درباره مجموعه شعر «هزار اقاقیا در چشمان تو هیچ بود»، احمدرضا احمدی

شعر جادوی زندگی

امید بلاغتی

«شعر مدرن شعری شیءگون است. در این شعر، طبیعت به جریان گسیخته‌ای از اشیای تنها و دهشت‌انگیز بدل می‌شود زیرا این اشیا چیزی جز پیوندهای بالقوه ندارند؛ هیچ کس برای آنها معنایی برتر یا یک مورد استفاده خاص یا نوعی وظیفه انتخاب نمی‌کند، هیچ کس سلسله‌مراتبی را به آنها تحمیل نمی‌کند و هیچ کس آنها را به حد نمود یک برخورد ذهنی یا یک قصد یا سرانجام نشانی از لطافت فرو نمی‌کاهد. اینک از پی انفجار واژه شاعرانه، شیئی مطلق پدید می‌آید.» (درجه صفر نوشتار، رولان بارت، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان)

چه چیز یک شعر را دچار حس ناتمامی می‌کند؟ چه عنصری در شعر سطرهای سپید می‌آفریند؟ چگونه سپیدی‌خوانی‌ها (سفیدی‌خوانی‌ها) رقم می‌خورند؟ تا درست پس از خواندن آخرین کلمه، شعر تازه‌ای سروده شود با معنایی مبهم و احتمالاً غیرقطعی و زبانی که هر مخاطبی برای خود برمی‌گزیند. نظرگاه‌ها و تئوری‌های مختلف نقد ادبی برای این پرسش‌ها، پاسخ‌های متنوع و متکثر خواهند داشت. در این مقاله تلاش کرده‌ام تا به کنکاش عناصری که این حس ناتمامی را در شعر احمدی رقم می‌زنند، بپردازم. احمدی از اولین مجموعه‌اش «طرح» نشان می‌دهد که شاعری پیشرو و آوانگارد است. نگاه متفاوتی به شعر دارد و این نگاه متفاوت بیشتر از آنکه حاصل آگاهی‌های تئوریک یا تلاش برای خلق شعری دیگرگونه باشد حاصل نوع زندگی اوست. احمدی در کنار فروغ فرخزاد در دهه ۴۰ به خوبی دریافته است که باید از خودش و زندگی خودش بنویسد و این از خود نوشتن حدیث نفس‌گویی شاعران سانتی‌مانتال نیست که به مثابه مدرنیست‌ها خلق اثری اتوبیوگرافیکال است. شعر احمدی زنده است چون خودش در آن جریان دارد چرا که وقتی از کودکی، مادر، رویا، لبخند، رنج و... می‌نویسد بسیار شخصی‌نویسی می‌کند. او مشاهده‌گر است. می‌بیند و ثبت می‌کند هر آنچه را دیده است. اما در تماشای او حیرت جریان دارد. هیچ کس همچون او و سهراب سپهری از تماشای جهان حیرت‌زده نشده‌اند. «شعر سپهری اندیشه وحدت‌گرای بودیستی به سرانجام‌رسیده ایرانی را به ارث برد؛ شعر احمدی، شکل بی‌قرار جست‌وجوگرانه شعر ایرانی را...» (تاریخ تحلیل شعر نو، شمس‌لنگرودی)

احمدرضا احمدی زبان و معنا را در شعرش به آنچنان یگانگی می‌رساند که تفکیک زبان شعری‌اش از محتوای کلمات تشکیل‌دهنده این زبان شعری غیرممکن است. مجموعه‌ای یکپارچه در شعرهای او روبه‌روی ماست. شاعر تلاشی برای خلق سطرهای درخشان که معناهای بزرگ در آن باشد، ندارد چراکه او شخصی‌نویسی می‌کند و شخصی‌نویسی راهی به کلان‌گفت‌وگوها و نوشتن مفاهیم بزرگ نمی‌دهد. شعر برای او یک کل یکپارچه عمودی است. برای همین او جزییات تماشای جهان را می‌نویسد و در همین تماشاست که احمدی متوجه ارزش گرانبهای تصویر و نقش اشیا در خلق تصویر می‌شود. شعر احمدرضا شعر تصویر است و تصویرهای او ویژگی مشخصی دارند که حس ناتمامی را در مخاطب رقم می‌زنند. تصاویر غریب و گاهی موحش شعرهای او در جادو و رازآلودگی غوطه‌ورند؛ حلقه گمشده‌ای در خلق شعر که جز احمدی کم بودند شاعرانی که بدانند این دو عنصر رابطه‌ای دیالکتیک با گوهر و جوهر شعر دارند. احمدی جادو و رازآلودگی را در شعرهایش به مدد تصاویر بکر، تمهیدات سینمایی، ترکیبات منحصر به فرد که از ذهن آشنایی‌زدایی می‌کنند و خلق لحظاتی نامتعارف و دست‌نیافتنی خلق می‌کند.

زنی را دیده‌ام که در هنگام بمباران / میوه‌ها را برای ابد می‌شست/ لباس‌های مردش را/ اتو می‌کرد/ دوست می‌داشت/ بی‌آنکه پایان را بداند./ در شب‌های بمباران به یاد دارم/ میخ‌ها / بر دیوار/ چه پهناور بودند/ هنگام /که قاب‌های عکس/ از دیوارها رها می‌شدند... («خاطرات من» از مجموعه لکه‌ای از عمر بر دیوار بود)

دختران کولی/ از میان گندم‌زار/ با پرنده‌ها برخاستند/ پرواز کردند/ دندان‌های سفید/ دامن‌هایی به رنگ ارغوان/ در هوا/ براده شدند/ و به روی جاده خاکی/ ریختند... (کولیان از مجموعه هزار اقاقیا در چشمان تو هیچ بود)

زنده هستم/ به این علف که سبز است/ شهادت مرا/ بشنو/ سخن بسیاری نیست/ سخن این دو نفر است/ که در برف مانده‌اند/ نام یکدیگر را در سرما می‌گویند/ این ابتدا/ این ابتدای نجات من است/ که سایه من/ آرام از صبح/ به روی تو/ پاک و برهنه می‌ریزد... (زنده از مجموعه هزار اقاقیا در چشمان تو هیچ بود)

اشیا و عناصر در شعر احمدی هویتی مشابه آثار نقاشان امپرسیونیست دارند. اشیا و عناصر وسیله‌ای برای بیان و کشف حالات شاعر محسوب نمی‌شوند بلکه این عوامل، در تضاد با مفاهیم مرسوم و نهفته در پشت خود ظاهر می‌شوند تا عریانی شعر را بیشتر به نمایش بگذارند. و این از مهم‌ترین خصیصه‌های شعر احمدی است. شعر او عریان است. و برای درکش و برقراری رابطه با مخاطب واسطه‌ای نمی‌خواهد. کلماتش را می‌خوانی بی‌آنکه نیازی به دریافت معنای سطرها داشته باشی. در مرکز جهانی که شعر ساخته است قرار می‌گیری و نظاره می‌کنی. مرگ، کودکی، رویا، اقاقیا، باغ، زمستان، باران، گهواره و... عناصر دائمی شعر احمدی هستند و آنقدر ملموسند و آنقدر رفتار درست شعری با آنها شده است که مخاطب به راحتی خود را در میان این عناصر و مفاهیم شعری ریخته‌شده در آنها می‌یابد و در عین حال دچار آن حیرتی که شاعر در لحظه سرایش شده است نیز می‌شود.

من از مرگ گریخته بودم/ مردان و زنان. آن طرف رود/ مرا صدا می‌کردند:/ من گفتم/ گهواره در باران است/ نوازنده سنتور می‌گفت/ من اگر بنوازم/ گهواره رها می‌شود... (خاطرات من از مجموعه لکه‌ای از عمر بر دیوار بود)

«وقتی به تعبیر ذنیست‌ها پرده فهم تحلیلی و منطقی را یک سو می‌زنیم و دیگر تلاشی نمی‌کنیم که چیزها را از راه زبان و منطق یا از راه دانش بفهمیم و بیاموزیم، شعرهای احمدی عریان‌تر به نظر می‌رسند. این عریانی مدیون نوعی «تمهید ضدتمهید» و مدیون تضاد با هر آن چیزی است که به رسم معمول، شعر از طریق آن قوام می‌گیرد...» (علی باباچاهی /دنیای سخن، شماره آذر ۵۲)

این نگاه انتقادی باباچاهی به شعر احمدی از قضا برای بررسی زیبایی‌شناسی شعر او بسیار راهگشاست. هرگونه برخورد تئوریک (تئوری‌های نقد ادبی) با شعر احمدرضا محکوم به شکست است چراکه شعر او مدام برهم‌زننده قواعد و اصولی است که در ظاهر شعر را می‌سازند. غلط‌هایی در شعر اوست که از منظر نقد کلاسیک ادبی خطاهای غیرقابل بخشش‌اند. افزون‌گویی‌های غیرمتعارف، عدم مفصل‌بندی موسیقایی و بی‌شکلی بخشی از خطاهایی هستند که بسیاری از منتقدان آنها را نقطه ضعف شعر احمدرضا احمدی می‌دانند اما از نگاه نگارنده این خطاها نه‌تنها ضعف شعر احمدی نیستند که او با هوش غریزی‌اش این خطاها را تبدیل به زیبایی‌شناسی شعر خود کرده است. و از این منظر نیز او شاعر یگانه‌ای در ادبیات ایران است. (شعر اتاق فرسوده است از مجموعه قافیه در باد گم می‌شود بهترین معرف زیبایی‌شناسی شعر احمدرضا احمدی بر مبنای همان‌خطاهاست.)

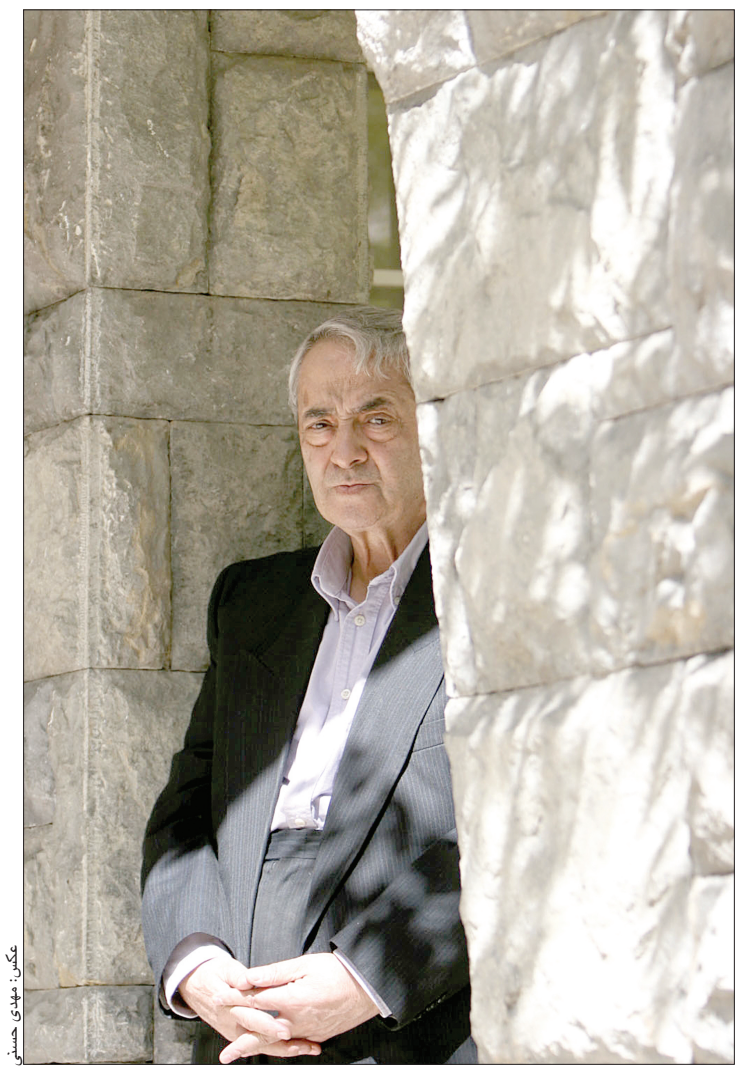

عکس: مهدی حسنی

در شعر مدرنیته انسان‌مداری وجود ندارد. این سخن برانگیخته و پر از دهشت است. یعنی انسان را نه با انسان‌های دیگر، بلکه با غیرانسانی‌ترین تصاویر طبیعت پیوند می‌دهد؛ تصاویری چون بهشت، دوزخ، تقدس کودکی، جنون، ماده ناب و... (درجه صفر نوشتار، رولان بارت، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان)

رابطه شعر احمدی با شهر(تهران) و شرح دلایل اینکه چرا احمدی مدرن‌ترین شاعر ایران است فرصت دیگری را طلب می‌کند.

احمدی در این سال‌ها مدام در حال خلق جادو و راز در شعرهایش است؛ جادویی که او از نظاره کردن جهان شخصی و زندگی شخصی خودش رقم زده است. و از آنجا که زندگی او پیوند ناگسستنی با زندگی ما به لحاظ تاریخی، فلسفی و... دارد، ما در هر تصویر شعری او زندگی خودمان را یافته‌ایم و از نظر نگارنده این راز ماندگاری احمدی بعد از چهار دهه فعالیت ادبی است.

رسالتی جز نوشتن شعر از زندگی و رنج‌های شخصی خود بر شانه‌های احمدرضا سنگینی نمی‌کند برای همین است که شعر او در گذر زمان تاریخ مصرفش تمام نشده است...

ما با کلاه‌های تابستانی/ شام را در باغ خوردیم/ لیوان‌ها/ بر میزها/ از بهار پر بود/ درختان در گمنامی تابستان/ در مراسم عروسی/ در باغ می‌سوختند/ ما شام را در مراسم عروسی/ در باد/ خوردیم./ مرگ در لحظه بیداری ما/ در باغ/ عروس را احاطه کرده بود... (ما با کلاه‌های... از مجموعه هزار اقاقیا در چشمان تو هیچ بود)

هزار اقاقیا در چشمان تو...
احمدرضا احمدی
نشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۴۵۰۰ تومان

نگاه

فرناز معیریان

درباره «بازرس»، نیکالای واسیلیویچ گوگول

به خودتان بخندید

«آه، خنده. قضیه مهمی است!»
نیکالای واسیلیویچ گوگول

خندیدن ویژگی همگانی و بارز انسان‌هاست. اما سوالی وجود دارد: آیا خنده احساس نامنتظر برتری و بالیدن به خود، احساس رضایت از خواری دیگری است؟ این نوع خنده، خنده انسان‌ها در هنگام دیدن فیلم‌هایی نظیر کمدی‌های «لورل» و «هاردی» است. این خنده، خنده خوش‌خیم است؛ خنده‌ای سرشار از همدردی با این موجودات مفلوکی که به هیچ‌وجه نمی‌توانند از دری بگذرند یا بشقابی را بدون به بار آوردن حادثه‌ای اسفبار جابه‌جا کنند. خنده «ساديستيک» قسمی از خنده است که نوعی بدجنسی و شرارت در درونش نهفته است. خوشحالی‌ای تبهکارانه از شکست یا عذاب دشمن از پا در آمده. نوع سوم خنده، خنده تلخ و ناشی از مواجه شدن با واقعیاتی است که کاریکاتورگونه و اغراق شده به نمایش درمی‌آیند. خنده‌ای که تلخی گزنده‌اش پشت قهقهه‌های آنی مخفی شده است. نمایشنامه کمدی «بازرس» اثر «گوگول» از این دسته است. خنده موجود در این نمایشنامه مخاطب را به اندیشیدن به فساد و تباهی دستگاه تزاری سوق می‌دهد. در «بازرس» تضادها و واقعیات درهم آمیخته شده و موجب ایجاد مجموعه‌ای از وضعیت‌های خنده‌دار می‌شود. اشتباهی تکرار و دائماً به آن دامن زده می‌شود. یک سوءتفاهم ساده و اشتباه در هویت یک فرد به ایجاد وضعیت‌های کمیک منجر می‌شود. شخصیت‌های «بازرس» هر کدام یک «تیپ» در روسیه تزاری دوران گوگول را نمایندگی می‌کنند. «بازرس» و طنز انتقادی موجود در آن بیانیه‌ای است علیه ماموران فاسد حکومت تزاری. مفتشی از پایتخت به یک شهر دورافتاده گسیل می‌شود. دغدغه افراد سرشناس و صاحب منصبان شهر یافتن این «بازرس» و تطمیع اوست.

«شهردار» - آنتوان آنتونویچ – نماینده فساد در دستگاه اداری روسیه تزاری است. فردی فرصت‌طلب که در میل قدرت غرق شده و از مسوولیت اجرایی‌اش در جهت کسب منافع مادی تا حد امکان سوءاستفاده می‌کند. کسبه و ساکنان شهر نمایندگان توده‌های منفعل و بی‌عملی‌اند که همواره در انتظار یک نجات‌دهنده از خارج به سر می‌برند؛ نجات‌دهنده‌ای که آنان را از بی‌عدالتی و رذالت افرادی مانند شهردار می‌رهاند و می‌تواند در هیئت یک «بازرس» متبلور شود. در شروع نمایشنامه «شهردار» صاحب منصبان شهر را جمع کرده است تا خبر آمدن «بازرس» را به آنها بدهد؛ «بازرس»ی که حضورش، امنیت شغلی و سود ناشی از تقلب و رشوه‌خواری آنها را تهدید می‌کند. تشویش «شهردار» از حضور مفتش بیش از سایر شخصیت‌ها مشهود است. همه افراد سرشناس شهر، از شهردار تا مالکان زمین به دلیل یک هدف مشترک - فریب دادن بازرس - کینه‌هایشان را فراموش کرده و گردهم می‌آیند.

نمایندگان فئودال‌ها و ملاکین در این نمایشنامه «پیوتر ایوانویچ دوپچنیسکی» و «پیوتر ایوانویچ بوپچنیسکی» هستند. نمایندگانی که «گوگول» با ظرافت و تیزبینی نام‌ها و خصوصیات ظاهری و رفتاری ایشان را بسیار شبیه به هم تصویر می‌کند؛ مالکان و فئودال‌هایی که در خست، دروغگویی و شایعه‌پراکنی با هم مشترکند. این افراد با استفاده از تزویر و دورویی منافع خود را حداکثر می‌کنند. این رفتارهای مزورانه و شایعه‌پراکنی این دو باعث به وجود آمدن تمام سوءتفاهم‌ها و وضعیت‌هایی می‌شود که در «بازرس» وجود دارد. «دوبچنیسکی» و «بوبچنیسکی» تصادفی در حین صرف ناهار در یک مهمانخانه غریبه‌ای را می‌بینند که فراگ به تن دارد و خوش‌پوش است. آنها بدون هیچ شناختی از این غریبه، با سروصدای زیاد او را به اهالی و شهردار «بازرس» معرفی می‌کنند. «خلیستاکوف»؛ جوان لاابالی و بی‌مسوولیت که ثروت پدرش در سن‌پترزبورگ را صرف قمار و عیاشی کرده و دغدغه‌اش کارت‌بازی و خوش‌پوش بودن است. او کارمندی ساده در ادارات پایتخت است. کارمندی که گاهی نشریات را ورق می‌زند و با برخی نام‌ها آشناست. اما دانسته‌هایش سرشار از بدفهمی‌ها و اشتباهاتی است که نشان می‌دهد او انسان عمیقی نیست. یک جوان خوشگذران که در عین حال ساده‌لوحی‌هایی نیز دارد. «خلیستاکوف» از بد حادثه به دلیل تمام شدن پولش در مهمانخانه گیر افتاده و به دلیل عدم تسویه با مدیر آنجا نه غذایی دارد که با آن شکم خود و خدمتکارانش را سیر کند و نه می‌تواند به سفرش ادامه دهد. در چنین وضعیت نابسامان و آشفته‌ای شایعه دهان به دهان می‌چرخد و سرشناسان شهر به مهمانخانه می‌آیند تا «بازرس» را ببینند و مانع از آن شوند که کسبه و مردم بتوانند داد خود را به او برسانند. «خلیستاکوف» در ابتدا گمان می‌کند اهالی شهر و صاحب‌منصبان آن بسیار مهربان و مهمان‌نوازند. او از خودش می‌گوید و گاهی در مورد موقعیتش اغراق می‌کند. اما حرف‌های بریده بریده و ذهن مغشوش «خلیستاکوف» و بی‌عقلی

بازرس
نیکالای گوگول
ترجمه: آبتین گلکار
نشر: هرمس
چاپ اول: ۱۳۸۸
قیمت: ۲۴۰۰ تومان

و زودباوری صاحب‌منصبان شهر دست به دست هم می‌دهند تا این جوان سبکسر «بازرس» معرفی شود.

«شهردار» بیمارستان و برخی مراکز شهر را به او نشان می‌دهد. «خلیستاکوف» گمان می‌کند مردم شهر عادت دارند مراکز شهرشان را به غریبه‌ها نشان دهند. وضعیت تا آنجا پیش می‌رود که این جوان در خانه «شهردار» ساکن می‌شود و رفته رفته درمی‌یابد اهالی او را با فرد دیگری اشتباه گرفته‌اند. رفتارهای دروغین اهالی شهر و مهمان‌نوازی اغراق شده و توام با نفرت درونی‌شان از «خلیستاکوف» سبب می‌شود از این مردمان برای منفعت خودش سوءاستفاده کند.

«خلیستاکوف» دختر «شهردار» را خواستگاری می‌کند. از تمامی سرشناسان شهر مبلغی پول می‌گیرد. او حتی از مردم عادی و کسبه که با ساده‌لوحی او را «بازرس» می‌پندارند و شکواییه نزد او آورده‌اند پول می‌گیرد. «خلیستاکوف» بعد از تلکه کردن افراد شهر از آنجا می‌رود اما تمامی رویدادها را برای یک دوست که روزنامه‌نگار هم هست می‌نویسد و پست می‌کند. در این نامه او همه افراد سرشناس شهر را به سخره می‌گیرد و حقایق شخصیتی آنها را بازگو می‌کند.

«رئیس پست» که نماینده فساد و هرج و مرج در دستگاه بوروکراتیک روسیه است نامه را می‌خواند. او همه نامه‌ها را قبل از آنکه به مقصد برسند باز می‌کند و می‌خواند. آشکار می‌شود که همه فریب خورده‌اند و «بازرس»، «خلیستاکوف» نبوده. «شهردار» از عصبانیت شروع می‌کند به فریاد زدن و ناسزا گفتن. او سرانجام به حضار و خطاب به ایشان می‌گوید: «به چی می‌خندید؟ دارید به خودتان می‌خندید!»

«گوگول» با فراهم آوردن مجموعه‌ای از تیپ‌ها و وضعیت‌های خاص به مدد معجزه خنده نارسایی دستگاه حکومتی روسیه دوران خود را نشان می‌دهد. در «بازرس»، «شهردار» سیمایی است بسیار سمبلیک و طنزآمیز. نمایشنامه «گوگول» تصویری است از زندگی روزمره مردم روسیه قرن نوزدهم. نوشته‌های او حاصل خویشتن‌نگری‌اند. خویشتن‌نگری نه به معنایی که «گوگول» در آثارش مانند «تولستوی»، «داستایوفسکی» یا «پروست» تجارب روانی خویش را تجزیه و تحلیل می‌کند، به این معنا که اشخاص داستان‌های او مظاهر تجربه‌اش هستند. «گوگول» عقده‌ها و ریشه‌های عمیقی که این عقده‌ها در زندگی یک اشراف‌زاده روستانشین می‌دواند را به صورت ابتذالی عجیب و مسخره‌آمیز ارائه می‌دهد. شاید «گوگول» شیوه خنداندن را از این رو برمی‌گزیند که شیوه‌ای آشنا و قدیمی برای اوست. روشی که با آن بزرگ شده و سراسر تجربه زیسته کودکی و نوجوانی‌اش را دربر گرفته بوده است.

پدر «گوگول» خرده‌مالکی بود که به تبعیت از ذوق نمایشنامه‌هایی در اوکراین می‌نوشت و به صحنه می‌برد. از همین رو «گوگول» از کودکی به ماندگاری اثر خنده پی می‌برد. در مورد آثار «گوگول» و بالاخص «بازرس»، «د.س. میرسکی» تاریخ‌نگار ادبی روسیه چنین می‌گوید: «عظمت گوگول در مقام نمایشنامه‌نویس به طور عمده بر «بازرس» متکی است که بی‌شک بزرگ‌ترین نمایشنامه روسی است و نه‌تنها از حیث شخصیت‌پردازی و گفت‌وگوی اشخاص داستان بسیار عالی است بلکه یکی از چند نمایشنامه روسی است که ساختمان آن از آغاز تا پایان درست و به قاعده و خالی از انحراف و اشتباه است.» این انسجام معنایی در متن سبب شده «بازرس» در مقام یک متن خودبسنده بوده و متکی به اجرا نباشد.

در بعضی مواقع شرایط و بحران‌های اجتماعی سبب هول و هراسی در انسان می‌شود که تفکر و تامل را برای انسان ناممکن می‌سازد. انسان برای خو گرفتن و درک شرایط آن وضعیت را به شکل مضحکی درمی‌آورد. «گوگول» هم از واقعیت نابسامان دوران خود «کاریکاتور»هایی می‌سازد تا واقعیت موجود را قابل فهم کند چون زندگی با انسان‌ها سر دوستی ندارد و چه‌بسا دشمنی‌ها می‌ورزد، بنابراین اگر بتوانیم تیزی خصومتش را با شوخی و خنده اندکی کند کنیم و شرایط را برای فهم مصائب و دردها فراهم کنیم چه بهتر.

گزارش

مائلی فخریان

«گمشده در اتاق»، اولین مجموعه شعر احسان عابدی منتشر شد

تهران زیر پای من است

اولین مجموعه شعر احسان عابدی شاعر جوان روزنامه‌نگار توسط نشر پایان منتشر شد. مجموعه شعر «گمشده در اتاق» روز جمعه ۲۶ شهریور در شهر کتاب ابن‌سینا رونمایی شد. بهاره رضایی و علیرضا بهنام دو شاعر جوان دیگر درباره این اثر برای حاضرین صحبت کردند. در ابتدا برنامه با قطعه شعری از احمدرضا احمدی آغاز شد و پس از آن بهاره رضایی سخنان خود را آغاز کرد. او دست‌نوشته‌ای بر این اثر داشت که خواند.

اندوه حاکم در شعرها آرام است

این کتاب مونولوگ‌های آرام یک شاعر است که برای وارد شدن به فضای شعری او نیاز به دانستن پیشینه‌اش نداریم. خواننده به راحتی آن را می‌خواند و با آن درگیر می‌شود.

تمرکز اصلی شاعر بر زبان ساده شعری است. این سادگی و روانی در اشعار از سهولت متن نیست بلکه ناشی از یک کند و کاو درونی است. زبان آرام و لحن ساده است. زبان شاعر صیقل خورده و تراشیده شده است. انگار شاعر با خودش کنار آمده، سرگشتگی‌ها و آزمون و خطاها را پشت سر گذاشته است و تکلیفش با خودش روشن است و به سمتی حرکت می‌کند و با چراغ قوه‌ای که در دستش است به جاهای امنی رسیده است. در این کتاب می‌توانی به مناظر و واژه‌های آرام و روان اعتماد کنی.

کاپیتان/ پیپت را چاق کن/ راهی تا ابرها نمانده/ در همه کتاب‌هایم تو بودی/ بر عرشه آرزوها/ در بحرالعجایب/ سوار بر کشتی توام/ کاپیتان/ یک پک دیگر کافی است/برای عبور از دریا

اندوه حاکم در شعرها آرام است گویی در شعر تزریق شده. شاعر جوان است اما پیرانه‌سری می‌کند و برای القای مفاهیم تلاش می‌کند. او برای به دست آوردن چیزی عجله ندارد. واژه‌ها کنار هم جان می‌گیرند.

یک گام بالاتر همه چیز میزان می‌شود..

در عین حال اشعار یک فضای سوررئالیستی دارند که در اشعار کوتاه بیشتر نمایان است. از سوی دیگر کودک‌وارگی شاعر بازتاب متفاوتی دارد. او با اشیا حرف می‌زند. گویی جهان بر پاشنه کودک درون او می‌چرخد.

قول می‌دهم فراموش کنم/ شکلات و بستنی و/ عروسک دختر همسایه را

متن شعرها آرام و روان است و مثل لالایی نجوا می‌کند و سراسر کتاب را دربرگرفته، در نهایت اینها مونولوگ‌های شاعر با خودش است و هر انسانی را وادار به دوباره‌خوانی می‌کند.

سوررئالیسم کارتونی

در ادامه علیرضا بهنام که از دوران نوجوانی شاعر را می‌شناسد درباره او صحبت کرد: احسان عابدی شاعر جوانی است که از ۱۵سالگی‌اش در جلسات شعر دفتر مجله معیار به سردبیری محمدحسین عابدی او را می‌شناختم. آن زمان این جلسات شعری آوانگارد بود و در میان آنها شاعران بنام کشورمان که امروز مشغول کار هستند حضور داشتند. آنها سعی می‌کردند در این جلسات چهره‌های جوان دهه ۷۰ را به مردم معرفی کنند. احسان عابدی در آنجا با اشعار کوتاهش آنها را متعجب کرده بود. طی این سه چهار سال اخیر اشعارش کم و بیش در اینترنت و مجلات چاپ شد ولی این اولین کتاب اوست.

وی در ادامه درباره اشعار این کتاب چنین گفت: در این اثر توانایی ایجاد ساختار شعری و ایجاد تصویرها نشان از اندیشه پشت شعرها می‌دهد. او سال‌ها صبر و سکوت کرد و امروز به اینجا رسیده. در نگاه اول به شعرها یک فضای سهل و ممتنع می‌بینیم که نباید ما را به اشتباه بیندازد. شاید فکر کنیم ادامه فضایی است که این روزها در بازار شعری به نام ساده‌نویسی معروف است اما باید متوجه عمق و تجربه پشت آثار شد.

منطق اکثر این شعرها هایکو ژاپنی است. ثبت لحظه و دیدن آنچه واقعاً هست. او کمتر سراغ تصویر تجربی و خلق فضای خارق‌العاده می‌رود، بیشتر به دنبال حس الان و اکنون است. این ویژگی از عرفان شرق دور و ذن ناشی می‌شود. هر کدام از شعرهایکنوع‌مدیتیشن‌است.

یک لحظه با تمام مختصات داخل یک شعر ثبت شده و برخلاف شعر معاصر شاعر به دنبال فردیت و خلاقیت شخصی است. نکته‌ای که خیلی از شاعران به آن توجه ندارند و همچنان دنبال ارزش‌های قدیمی مدرنیته‌اند و این با خلاقیت و کشف و شهود فردی تفاوت دارد. این کشف و شهود شخصی مشابه آن چیزی است که در فرهنگ شرق دور وجود دارد. شاعر به نوعی در کارهایش راه خاص و مخصوص به خود ایجاد می‌کند که شاید راهی نباشد که جریان کلی شعر معاصر ایران دنباله‌رو آن باشد ولی خیلی خوب می‌توان با آن دوست شد و ارتباط گرفت و لذت برد. مثلاً این شعر:

سفر دور نیست / جایی حوالی چشمان تو/ اتوبانی است که از فرانسه می‌گذرد/ از آلپ تا بندرعباس...

پر از تصاویر سوررئالی است که به نوعی بازگشت به دنیای سوررئال کارتون‌هاست، در این شعر تمام دنیا را می‌توان در چند جمله دید. نوعی به هم خوردن روابط دنیای عادی که معطوف می‌شود به چیزی که سوررئال است. این کنار هم چیدن تصویرها مثل وقوع آن در دنیای کارتونی بازخوانی کارتون‌های دوره کودکی است که این بازخوانی در بلوغ شاعر شکل عاشقانه‌ای گرفته به سوی یک: «تو» معشوق.

چیزهایی عجیب در شعر هست که شاید در نگاه اول عقلانی نباشد ولی بالذات این چیزها عجیب نیستند و همه اشیای دور و بر ما هستند. مثل این شعر:

احمق نیستم / می‌دانم که تابلو پا دارد/ دیوار شکم/ سقف آسانسور است/ می‌آید روی من/ آسمان فاضلاب دارد/ اسمش چه بود؟/ ازن؟/ تهران زیر پای من است/ رد پایم روی سقف‌ها/ نه بمب است نه زلزله/ نگاه من است

این تصویرهای تکه‌تکه از تهران است که با چیدن آنها کنار هم می‌توان لحظه‌های مختلف تهران را در یک تصویر کلی دید.

عطف کتاب

به دنبال قدم‌های شما ندوم

«دفترهای سالخوردگی» شعرهای یومیه احمدرضا احمدی است که در قالب قطعاتی منثور نوشته شده است. این شعرها در حوالی لرزش‌ها و اضطراب‌ها و شکاف‌های زندگی روزمره شاعر - راوی می‌گردد. احمدی کوشیده است سالخوردگی خود را با اتصال به دنیای روزمره‌اش مرور و تجربه کند و این تجربه پیری را در اختیار مخاطبانش قرار دهد: «دیگر چرا در گورستان سرما و برف بود مردگان که خواب بودند و نیازی به پالتو و چتر و بخاری نداشتند.» نکته قابل توجه و انگیزشی این شعرها، نبود علائم سجاوندی نظیر نقطه و ویرگول میان جملات است گویی احمدی مخاطب را دعوت می‌کند تا یک نفس شعرها را بخواند و برخواند. احمدی اساساً شاعری است که با موتیف‌ها و مولفه‌های زیست روزمره در شعرهایش دست و پنجه نرم می‌کند و می‌کوشد گونه‌ای شعر- روایت را به مخاطبانش در قالب رمانتیسمی تازه‌یاب عرضه کند. امروزه غبار پیری بر چهره شاعر ۷۰ساله ما نشسته و او همچنان یک‌نفس می‌نویسد و دست از نوشتن نمی‌کشد. او همچنان اتصال خود را با روزمرگی و عناصر برسازنده‌اش حفظ کرده و نوعی لذت پیرانه‌سری را در کتاب‌هایش منتشر می‌کند. احمدرضا احمدی سفیدی اسب را گریست تا امروزه دفترهای سالخوردگی‌اش را بگشاید و مخاطب را به جنون شعرش در همین حوالی دعوت کند.

دفترهای سالخوردگی
(دفتر یکم)
احمدرضا احمدی
نشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۴۲۰۰ تومان